

Analytical criticism of the opinions of Orientalists about the companions of the cave with the Quran

(Received: 2022/02/01- Accepted: 2023/02/06)

DOR: <https://dorl.net/dor/20.1001.1.24765317.2022.7.1.10.9>

Akram Sadat seyedi¹, Seyyed Mohammad Alavizadeh²

Abstract

In the Holy Qur'an, God Almighty has used stories many times to convey His purpose to the audience. One of the stories mentioned in the Holy Quran is the story of the Companions of the Cave.

Orientalists who have analyzed the Holy Quran, including the story of the Companions of the Cave, have put forward different opinions about this story. The different analyses of orientalists about the story of the Companions of the Cave created an incentive to answer the question in this research, what theories have the Orientalists put forward about the story of the Companions of the Cave? Of course, these theories are discussed and investigated with a descriptive-analytical method and with a critical approach.

Some orientalists have considered this story to be a myth, others have taken it from reality, and some have taken it from the stories of Christians, and this difference in their approach to the story of the Companions of the Cave has led them to take different messages from the verses and have incorrect perceptions. In this research, while rejecting the mythic view of the story of the companions of the cave, it becomes clear that the Messenger of Allah (peace and blessings of Allah be upon him) did not narrate this story from the Christians; Rather, Christians have distorted this story, which is based on reality, to achieve their dubious goals and have included it in their religious heritage.

دو فصلنامه علمی مطالعات تفسیری قرآنی

سال هفتم

شماره اول

پیاپی: ۱۳

بهار و تابستان

۱۴۰۱

1. Level 4, Comparative Tafsir, Al-Zahra Society, Qom, Iran, (Responsible Author). Akram-sadat.seyedi@yahoo.com

2. PhD student of Quran and Psychology, Al-Mustafa University, Qom, Iran. alavizade@mail.ir



نقد تحلیلی آرای مستشرقان درباره اصحاب کهف با تأکید بر آموزه‌های قرآن

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۱۲ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۱۷)

DOR: <https://dorl.net/dor/20.1001.1.24765317.2022.7.1.10.9>

اکرم سادات سیدی^۱

سید محمد علوی زاده^۲

چکیده

خداوند متعال در قرآن کریم برای رساندن مقصود خود به مخاطبین به کرات از قصه و داستان بهره برده است. یکی از داستان‌هایی که در قرآن کریم مطرح شده است، داستان اصحاب کهف است.

مستشرقانی که به تحلیل قرآن کریم، از جمله داستان اصحاب کهف پرداخته‌اند، نظریات متفاوتی را در مورد این داستان مطرح نموده‌اند. تحلیل‌های متفاوت خاورشناسان در مورد داستان اصحاب کهف انگیزه‌ای ایجاد کرد که در این پژوهش به این پرسش پاسخ داده شود که مستشرقین در مورد داستان اصحاب کهف چه نظریاتی را مطرح کرده‌اند؟ این نظریه‌ها با روش توصیفی - تحلیلی و با رویکرد انتقادی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

برخی از خاورشناسان، این داستان را اسطوره و برخی دیگر آن را برگرفته از واقعیت و برخی آن را برگرفته از قصه‌های مسیحیان دانسته‌اند و این تفاوت رویکردشان نسبت به داستان اصحاب کهف منجر شده است که پیام‌های متفاوتی را از آیات برداشت کنند و برداشت‌های ناصوابی نیز داشته باشند. در این پژوهش ضمن مردود شمردن دیدگاه اسطوره‌انگاری داستان اصحاب کهف، روشن می‌گردد که حضرت رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) این داستان را از مسیحیان نقل نکرده است؛ بلکه مسیحیان این داستان را که بر اساس واقعیت است، به‌خاطر رسیدن به اهداف شبه‌هناک خود، تحریف کرده و در میراث دینی‌شان وارد کرده‌اند.

واژگان کلیدی: قرآن، اصحاب کهف، نقد تحلیلی، مستشرق، خاورشناس، اسطوره.

۱. دانشجوی دکترای رشته تفسیر تطبیقی، جامعة الزهراء (س)، قم، ایران، (نویسنده مسؤول).

Akramsadat.seyedi@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری رشته قرآن و روانشناسی، جامعة المصطفی، قم، ایران. alavizade@mail.ir.



مقدمه

قرآن کریم، کلامی الهی است که هدف از نزول آن، هدایت انسان‌ها به سوی خداپرستی می‌باشد و برای رسیدن به هدفش که هدایت و تربیت است از روش‌های متفاوتی بهره برده است تا با استفاده از این روش‌ها، قرآن را برای مخاطبین خود جذاب و شنیدنی کند؛ از جمله این روش‌ها، روش استفاده از قصه و داستان است که در قرآن کریم جایگاه خاصی دارد. قصه با فطرت آدمی ارتباط دارد؛ چراکه بشر از همان آغاز زندگی‌اش از شنیدن قصه لذت می‌برد و از طرفی نویسنده یا گوینده با زبان قصه بهتر می‌تواند مقصودش را به مخاطبینش القا کند و به‌خاطر اهمیت تأثیر قصه در زندگی انسان‌ها، خداوند متعال در قرآن مجید به بیان داستان‌های اقوام گذشته پرداخته است.

از طرفی به این دلیل که قرآن کریم مهم‌ترین و اساسی‌ترین متن و منبع معارف نزد مسلمانان است، خاور پژوهان برای آشنا شدن با اندیشه مسلمانان به تحلیل محتوای قرآن مجید و قصه‌های آن پرداخته‌اند که از جمله آن قصه‌ها، داستان اصحاب کهف است که از زوایای مختلف این داستان را مورد تحلیل قرار داده و نظریات متفاوتی را مطرح کرده‌اند. این مطالعات مستشرقین در مورد داستان اصحاب کهف انگیزه‌ای ایجاد کرد که در این پژوهش به این پرسش پاسخ داده شود که مستشرقین در مورد این داستان چه نظریاتی را مطرح کرده‌اند؟

پژوهش‌های زیادی در خصوص اصحاب کهف صورت گرفته است؛ مانند: «اصحاب کهف در تورات و انجیل و قرآن» که توسط احمدعلی مجذوب به رشته تحریر در آمده است و سید محمدصادق عارف آن را ترجمه کرده است. این کتاب با پیراستن داستان اصحاب کهف از اسرائیلیات و نصرانیات، به تحلیل داستان اصحاب کهف در منابع مختلف و تفسیر این داستان بر اساس مدارک تاریخی و کشفیات باستانی پرداخته است؛ اما پژوهش مستقلی که به ارائه نظرات مستشرقین در مورد داستان اصحاب کهف بپردازد، به رشته تحریر در نیامده است، از این رو نوآوری در این تحقیق این است که نظرات مستشرقین را در مورد این داستان با روش توصیفی و تحلیلی و با رویکرد انتقادی مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد.

مفهوم‌شناسی

نقد تحلیلی

«نقد» واژه‌ای عربی است که دارای معانی گوناگونی است؛ از جمله، تشخیص بین درهم‌ها، خیره نگریستن به چیزی و چشم برداشتن از آن بی‌آنکه کسی متوجه شود، دادوستد درهم، جداسازی درهم‌ها و بیرون کردن معیوب‌ها از سالم‌ها، حاضر و موجود

در مقابل نسبه، انگشت زدن به شیء (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۵/ ۱۱۸-۱۱۹؛ ابن منظور، ۱۳۷۴: ۳/ ۴۲۵؛ طریحی، ۱۳۷۵: ۳/ ۱۵۲).

در زبان فارسی «نقد و نقد کردن» به «جدا کردن دینار و درهم سره از ناسره، تمییز دادن خوب از بد، آشکار کردن معایب و محاسن سخن و تشخیص معایب از محاسن» معنی شده است (معین، ۱۳۸۶: ۲/ ۱۹۶۲).

برای نقد، تعاریف مختلفی از سوی اندیشمندان صورت گرفته است که از نظر دایره وسعت و حدود کمی متفاوت هستند؛ از این رو برخی نقد را صرف بیان عیب‌ها و نقص‌ها می‌دانند، ولی برخی دیگر آن را صرف سنجش و ارزیابی ذکر می‌کنند که برای این کار هم نواقص و هم نقاط قوت بیان می‌شود. مثلاً گفته شده است که «نقد ارزیابی خرده‌گیرانه درباره کسی یا چیزی است» (اسلامی، ۱۳۸۳: ۲۳). نویسنده دیگری عقیده دارد که مفهوم نقد صرف سنجش و ارزیابی است و بلاشروط از همدلی و نا همدلی، عیب‌جویی و حسن‌جویی است (قراملکی، ۱۳۸۸: ۳۱۷). شبیه این تعریف در کتاب‌های دیگر و از سوی نویسندگان دیگر هم ذکر شده، از جمله: «نقد و انتقاد به معنای ارزیابی منصفانه یک چیز است و برای این ارزیابی در بسیاری از موارد لازم است در کنار بیان نقاط ضعف، نقاط قوت را نیز یادآور شد» (شریفی، ۱۳۹۱: ۸۴).

تحلیل در زبان عربی از ریشه «حلل» فعل ماضی و ثلاثی مجرد آن به معنای وجب است (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۳/ ۲۸)، اما حلل ثلاثی مزید آن در باب تفعیل به معنای حلال کردن، مجاز شمردن، (ابن منظور، ۱۳۷۴: ۳/ ۱۶۷) گشودن و باز کردن گره است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۲۵۱) تحلیل در زبان فارسی در معانی مختلفی به کار رفته است. در فرهنگ فارسی معین تحلیل به معنای از هم گشودن، روا شمردن، روا داشتن، حلال کردن، لفظی را دو یا چند بخش کردن و برخی بخش‌ها معنای علی حده گرفتن و برخی بخش‌ها را به حال خود گذاشتن، تجزیه کردن، از هم گذاشتن و تکبیر گفتن آمده است. (معین، ۱۳۸۶: ۱/ ۴۳۱) تحلیل کردن در لغت‌نامه دهخدا هم به معنای هضم کردن، بررسی دقیق کردن در مورد جزئیات امری برای به‌دست‌آوردن اطلاعات بیشتر آمده است (دهخدا، ۱۳۹۰: ۱/ ۷۰۳).

تحلیل کردن را برخی به معنای تجزیه کردن مفاهیم پیچیده به مفاهیم ساده‌تر به‌منظور ارائه دادن نگاهی دقیق‌تر به آن پدیده معرفی کرده‌اند، اما این تعریف فقط بخشی از مفهوم تحلیل و اساسی‌ترین بخش تحلیل است، ولی نمی‌توان همه مفهوم تحلیل را تنها در تجزیه کردن محدود کرد. (بهشتی‌پور، ۱۳۹۴: ۱۴-۱۵) نکته درخور توجه این است که در تحلیل لازم نیست نگاه موافق با نگاه عرف جامعه منتقل شود؛ بلکه برخی اوقات در بهترین تحلیل‌ها همین نگاه‌ها به چالش کشانده می‌شوند (جوان فکر و امیری، ۱۳۹۲: ۱۴). بنابراین، برای تحلیل کردن نباید فقط به تبیین و تشریح موضوع مورد تحلیل اکتفا

کرد، بلکه تحلیل گر در یک فرایندی ذهنی باید تلاش کند از ظاهر عبور کرده و به امور پنهانی دست یابد و مفاهیمی را که افراد عادی توانایی درکش را ندارند را به زبان ساده و قابل فهم به دیگران منتقل کند (بهشتی پور، ۱۳۹۴: ۱۵).

این که چه چیزی و با چه روشی مورد نقد قرار می گیرد؛ تقسیم بندی های مختلفی برای آن ذکر شده است. مثل نقد علمی و فنی، نقد معنایی و محتوایی، نقد جامعه شناسانه، نقد زیبایی شناسانه، نقد فلسفی، نقد تحلیلی، نقد تطبیقی، نقد تکوینی، نقد افسانه گرا و اسطوره گرا، نقد تذکره گرا تقسیم می شود.

در نقد تحلیلی یک موضوع از دیدگاه های مختلف مورد تجزیه و تحلیل و نقد قرار می گیرد و نقاط قوت و ضعف و درستی و نادرستی، آن آراء مشخص می شود (میرحسینی، ۱۳۹۵).

اصحاب

جمع صاحب (اسم فاعل) از ماده «ص - ح - ب» است. معنای مصدری آن همراهی کردن است و صاحب کسی یا چیزی است که ملازم و همراه کس یا چیز دیگری باشد (فیومی، ۱۴۱۴: ۲/۳۳۳؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۴۷۵). این ملازمت و همراهی باید عرفاً فراوان باشد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۴۷۵).

کهِف

به معنای شکاف در دل غار (کوه) است؛ اما برخی علمای لغت «کهِف» را بزرگ تر از «غار» دانسته اند (ابن منظور، ۱۳۷۴: ۱۲/۱۷۶). بنابراین، اصحاب کهِف به معنای «یاران و ملازمان غار» است.

خاورشناس

خاورشناسی به این معناست که غربی ها امور متفاوت شرقی ها را از لحاظ دین، مذهب، جغرافیا، زبان و ... مورد مطالعه و بررسی قرار می دهند (رضوان، ۱۹۹۲: ۲۳/۱). بنابراین، خاورشناس به دانشمندان غربی اطلاق می گردد که به مطالعه و بررسی امور متفاوت شرقی ها از لحاظ دین، مذهب، جغرافیا، زبان و ... می پردازند.

البته ناگفته نماند که برخی از دانشمندان خاورشناسی را جهت گیری علمی برای مطالعه شرق به هدف برتری بر شرق دانسته اند (صادقی، ۱۳۷۹: ۲۸).

مستشرق

استشراق، در معنای عام عبارت است از فعالیت های پژوهشی که دانشمندان مغرب زمین در خصوص ابعاد مختلف کشورهای شرقی انجام می دهند. بنابراین، باتوجه به این تعریف مستشرق کسی است که میراث فرهنگی مشرق زمین و آنچه متعلق به تاریخ، آداب،

زبان‌ها، علوم و سنت‌های مردم این نواحی است را مورد مطالعه و پژوهش قرار می‌دهد. البته استشراق به معنای خاص که مربوط به جوامع فرهنگی دینی است؛ عبارت است از این‌که غیرمسلمانان به مطالعه اسلام و اسلام‌شناسی بپردازند. (زمانی، ۱۳۸۵: ۵۰-۵۱)

اصحاب کهف از نظر ژاک ساروک

داستان اصحاب کهف نخستین بار در قرن پنجم میلادی در ضمن موعظه یکی از دانشمندان مسیحی به نام ژاک ساروک^۱ (متولد ۴۵۲ م) که خلیفه کلیسای سوریه بود در رساله‌ای که به زبان سریانی نوشته شده تشریح شد؛ و این رساله را شخصی به نام گوگویوس^۲ تحت عنوان «جلال الشهداء» از سریانی به لاتین ترجمه کرده است. با توجه به این مطلب، مشخص می‌شود که این حادثه یکی دو قرن پیش از ظهور اسلام در میان مسیحیان شهرت داشته و مورد توجه محافل کلیسا بوده است. (طبیان، ۱۴۰۵: ۱۸۸)

داستان اصحاب کهف بر طبق روایت ژاک ساروک که به نام‌های ژاک ساروک،^۳ جیمز ساروجی^۴ و جیمز سیروگ^۵ نیز خوانده شده است؛ به طور خلاصه این چنین گفته شده است: در زمان دقیانوس^۶ مشرک هشت نوجوان نجیب‌زاده بودند که پرستش خدایان را نمی‌پذیرفتند و از ترس جانشان، اعتقاد خود را مخفی می‌کردند. (البته طبق اظهار نظری بعدها به سبب قدرت جادویی عدد هشت بدل به هفت شده است.) اما سخن چینیان به قیصر خبر دادند که این جوانان مسیحی شده‌اند و قیصر خشمگین آن‌ها را فراخواند و آن‌ها نیز مجبور به اقرار شدند. قیصر جوانان را به چوب بست و گفت: برای سرکشی کشور از شهر افسوس خارج می‌شود و تا زمان برگشت باید تغییر عقیده دهند و از خداپرستی دست بردارند؛ اما جوانان تصمیم می‌گیرند که پیش از بازگشت او از شهر فرار کنند و مقداری پول که به تمثال قیصر مزین شده بود با خود بر می‌دارند و برای این که هویت‌شان شناخته نشود لباس‌های فاخرشان را از تن بیرون می‌آورند و در غار سنگی در بالای کوه مخفی می‌شوند و شب را همان جا با دعا و زاری به سر می‌برند و از خداوند عزوجل می‌خواهند آن‌ها را پناه دهد و از شر قیصر ستمکار در امان دارد. خداوند متعال درخواستشان را اجابت می‌کند و به پاداش ایمان راسخ‌شان روحشان را می‌گیرد و به آسمان می‌برد و فرشته‌ای را مأمور می‌فرماید که نزدشان در غار بماند تا حافظ جسم‌شان باشد. شاه هنگامی که بازمی‌گردد متوجه فرار آن‌ها

1. Jacques Saruk
2. Gogoyos
3. Jacques Sarouq
4. James Saroji
5. James Sirog

۶. دقیانوس معرب گایوس مسیوس کینتوس ترایانوس دسیوس Caesar Gaius Messius Quintus Traianus Decius Augustus است.

و پنهان شدن شان در غار می‌گردد و دستور زنده‌به‌گور کردن آن‌ها را می‌دهد؛ اما قبل از آن دو پسر فرزانه از فرزندان اکابر شهر با این یقین که معاد و قیامت هست نام هشت جوان و سبب و زمان پنهان شدن شان را بر لوحی مسین می‌نویسند و در غار می‌گذارند. زمان شاهان خدانشناس سپری می‌شود و دوران حکومت ثیودوسیوس^۱ می‌شود و خفتگان به مشیت الهی بیدار می‌گردند. جوانان بعد از بیداری چون نمی‌دانند چه مدت در خواب بوده‌اند، تصمیم می‌گیرند یکی را به شهر بفرستند تا از بازگشت قیصر و تصمیم او باخبر شوند. یملیخا داوطلب شده و مقداری پول برمی‌دارد که نان هم بخرد؛ اما هنگام ورود به شهر، شهر را دگرگون شده می‌یابد و می‌پندارد اشتباهاً به شهری دیگر رفته است؛ ولی با پرسش از فردی یقین می‌یابد که شهر همان شهر افسوس است؛ اما هنگامی که سکه‌ها را برای خرید نان نشان می‌دهد، مردم گمان می‌برند که وی گنجی یافته است پس او را نزد اسقف می‌برند و در نهایت یملیخا نزد اسقف مجبور می‌شود اقرار کند که با دوستانش از شر دقیانوس در غاری بالای کوه پنهان شده‌اند. سپس همه ریش سفیدان، معتمدان شهر به دنبال یملیخا به راه می‌افتند تا بالای کوه گنج زنده را ببینند و هنگامی که وارد غار می‌شوند به جوانان درود می‌فرستند و با نامه‌ای این اعجاز را به گوش شاه عصر می‌رسانند. شاه نیز هنگام روبرو شدن با جوانان، از آن‌ها می‌خواهد که به شهر افسوس بازگردند؛ اما جوانان می‌گویند: مسیح ما را بیدار کرد تا شما با دیدن رستاخیز، آن را باور کنید و خواست خدا این است که ما این‌جا بمانیم. بنابراین، شاه نیز آنان را همان‌جا گذاشت تا به خواب ابدی فروروند. (Nicholas, ۱۹۸۵: ۱۴۵-۱۵۶ و ستاری، ۱۳۷۶: ۷-۱۰؛ زرشناس، ۱۳۸۰: ۲۱-۴۰)

اصحاب کهف از نظر ادوارد گیبون

داستان اصحاب کهف بر طبق روایت ادوارد گیبون^۲، مورخ معروف انگلیسی به‌اجمال به شرح زیر است: زمانی که مسیحیان گرفتار ستمگری‌های امپراتور دیکئوس بودند، هفت تن از جوانان اشراف‌زاده شهر افسوس در غار عمیقی در کنار شهر پنهان شدند. امپراتور ستمگر برای نابودی جوانان، فرمان داد دهانه غار را با ساختن تپه مستحکم از سنگ‌های بزرگ و ضخیم بستند. در این حال، جوانان به خوابی عمیق فرورفتند. این خواب به‌گونه‌ای معجزه‌آسا ۱۸۷ سال به طول انجامید، بدون آن‌که در این مدت به قوای حیاتی‌شان آسیبی

1. Disambiguation icon

۲. کتاب (The History of the Decline and Fall of the Roman Empire) یا انحطاط و سقوط امپراتوری روم کتابی تاریخی نوشته ادوارد گیبون (Edward Gibbon) تاریخ نگار انگلیسی است که به امپراتوری روم از اواخر سده‌ی نخست میلادی تا سقوط امپراتوری روم شرقی می‌پردازد. کتاب در شش جلد منتشر شده است. جلد نخست آن در ۱۷۷۶، جلدهای دوم و سوم در ۱۷۸۱ و جلدهای چهارم، پنجم و ششم در ۱۷۸۸-۱۷۸۹ منتشر شدند. کتاب انحطاط و سقوط امپراتوری روم با ترجمه ابوالقاسم طاهری به زبان فارسی منتشر شده‌است (تهران، ۱۳۴۷).

برسد. پس از این مدت، بردگان «ادولبوس» که وارث کوه بودند، برای احداث ساختمان مجلل روستایی در آن محل، آن سنگ‌های ضخیم را برداشتند. با برداشتن سنگ‌ها، اشعه آفتاب به درون غار نفوذ کرد و عامل بیدار شدن جوانان در غار گردید. آنان که می‌پنداشتند ساعتی اندک در خواب بوده‌اند احساس گرسنگی کردند، از این رو بر آن شدند که یکی از آنان به‌طور مخفیانه و ناشناس به شهر بازگردد و غذایی فراهم آورد. آنان «جامبلیکوس» را برای این کار برگزیدند. اما او منظره شهر برایش ناآشنا بود به‌خصوص هنگامی که صلیب بزرگی را بر دروازه بزرگ شهر افسوس مشاهده کرد خیلی ترسید. نانو هنگام خریدن نان توسط جامبلیکوس با دیدن پول قدیمی رایج در دوران امپراتور دیکوس پنداشت که این جوان به گنجی دست یافته است. بنابراین، او را پیش قاضی برد و در آن‌جا با تبادل پرسش و پاسخ‌هایی، داستان حیرت‌انگیز و درنگ دراز مدت آنان در غار روشن شد. در پی این رخداد، اسقف شهر افسوس، کاهنان، حاکمان و مردم شهر و حتی خود امپراتور «تیودوسیوس» برای مشاهده غار موردنظر شتافتند. پس از آن که هفت جوان خود را به حاضران رساندند و ماجرای خود را برای ایشان بازگو کردند مرگ آنان فرار رسید و با کمال آرامش از دنیا رفتند. (Gibbon, ۱۷۷۶-۱۷۸۹: ۳۶۷۲)

بر طبق نظر گیبون، جوانان غار هفت تن بوده‌اند و خواب عمیق آن‌ها یکصد و هشتاد و هفت سال به طول انجامیده و غاری که به آن پناه برده و در همه این مدت در آن به خواب رفته‌اند در شهر افسوس واقع در آسیای صغیر بوده و پادشاه بت‌پرستی که در زمان او این جوانان به غار پناه برده‌اند دیکوس (۲۴۹ - ۲۵۱ م) نام داشته است. اما پادشاهی که این جوانان در روزگار او از خواب طولانی خود برخاسته‌اند، تیودوسیوس کوچک یا تیودوسیوس دوم (۴۰۸ - ۴۵۰ م) بوده است (همان).

نقد نظریه ژاک ساروک و گیبون

اصل داستان ژاک و گیبون نظیر داستان‌های دیگر دارای عناصری مانند اشخاص، زمان، مکان حادثه و حوادثی است که در این داستان روی می‌دهد؛ بنابراین در تحلیل اصل داستان باید این عناصر مورد نقد و بررسی قرار گیرند.

اشخاص

روایت ژاک ساروک تعداد جوانانی که وارد غار شدند را هشت نفر نقل کرده درحالی که در قرآن کریم تعداد افراد را این چنین بیان کرده است: (سِقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجَاءٌ بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا): (کهف/ ۲۲) «گروهی خواهند گفت: «آن‌ها سه نفر بودند که چهارمین آن‌ها سگشان بود!» و گروهی می‌گویند: «پنج

نفر بودند که ششمین آن‌ها سگشان بود.» همه این‌ها سخنانی بی‌دلیل است و گروهی می‌گویند: «آن‌ها هفت نفر بودند و هشتمین آن‌ها سگشان بود.» بگو: «پروردگار من از تعدادشان آگاه‌تر است!» جز گروه کمی، تعداد آن‌ها را نمی‌دانند. پس درباره آنان جز با دلیل سخن مگو؛ و از هیچ‌کس درباره آن‌ها سؤال مکن!». در این آیه به اختلافی که در زمینه تعداد اصحاب کهف است، اشاره می‌کند. سه دیدگاه را بیان می‌کند و دو دیدگاه اول که تعداد را سه نفر یا پنج نفر دانسته، نپذیرفته است و با کلمه رَبَّجَابِ الْعِيبِ (تیر در تاریکی) به بی‌اساس بودن این دو دیدگاه اشاره می‌کند، اما دیدگاه سوم که تعداد آن‌ها را هفت نفر دانسته، می‌پذیرد و در هر حال، در پایان آیه از بحث بدون دلیل نهی می‌کند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۲/۳۸۳). از سوی دیگر، در این دو داستان از سگ اصحاب کهف هیچ اسمی به میان نیامده است، درحالی که قرآن کریم به بودن سگی همراه آنان تصریح کرده است.

زمان

مورخان مسیحی پیرامون مدتی که اصحاب کهف در غار به سر بردند، اختلاف دارند، درحالی که، بر اساس آنچه ژاک درباره نزدیکی زمان خود به حادثه کهف ادعا کرده و مدعی شده که این حادثه در بزرگ‌ترین شهر دولت روم شرقی، شهر آفسوس اتفاق افتاده است. نمی‌توان تصور کرد که تعیین مدت توقف این جوانان در غار برای کاهنان آن شهر دشوار بوده باشد. از طرفی ژاک ادعا می‌کند که در غار، صحیفه مسی وجود داشته است که اسامی آن جوانان و تاریخ درنگشان در آن غار بر روی آن نوشته شده است. بنابراین، با وجود چنین لوحی، مدت زمان توقفشان در غار باید مشخص باشد و این اختلافات نباید وجود داشته باشد. بنابراین، این اختلاف میان مورخان مسیحی دلالت دارد که این قصه ژاک ساروک داستانی دروغین و ساختگی است (مجدوب، ۱۳۸۰: ۹۰-۱۰۰).

روایت گیبون نیز مدت درنگشان در غار را ۱۸۷ سال دانسته است. (Gibbon, ۱۷۷۶-۱۷۸۹: ۲/۲۶۶) درحالی که خداوند متعال در مورد مدت توقف اصحاب کهف در غار می‌فرماید: (وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا اللَّهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرْهُ وَأَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا)؛ (کهف / ۲۵ - ۲۴) «آن‌ها در غارشان سیصد سال درنگ کردند و نه سال (نیز) بر آن افزودند. بگو: خداوند از مدت درنگ آن‌ها آگاه‌تر است، غیب آسمان‌ها و زمین از آن اوست. خداوند چه بینا و شنواست! آن‌ها هیچ ولی و سرپرستی جز او ندارند؛ و او هیچ‌کس را در حکم خود شرکت نمی‌دهد». طبق ظاهر این آیه، علمای اسلام مدت درنگشان در غار را سیصد و نه سال می‌دانند. از این رو، این سخن گیبون در مورد مدت درنگ در غار نیز بی‌پایه و اساس است.

مکان

مکانی که حادثه اصحاب کهف در آن روی داد را شهر افسوس دانسته‌اند که آن شهر بزرگ‌ترین و مشهورترین بندر روم در آسیای صغیر (ترکیه کنونی و قسمتی از روم شرقی قدیم) بوده است و غاری که جوانان در آن توقف کردند را نزدیک همین شهر دانسته‌اند و غالب منابع غربی و نقل‌های مسیحیان این غار را، غار اصحاب کهف دانسته‌اند.

اما خداوند متعال غار را این‌چنین توصیف می‌کند: **﴿وَتَرَى السَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقَرَّبُ مِنْهُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ...﴾**؛ «و گردش آفتاب را چنان مشاهده می‌کنی که هنگام طلوع از سمت راست غار آن‌ها بر کنار و هنگام غروب نیز از جانب چپ ایشان به دور می‌گردد و آن‌ها در فضای گسترده غار قرار دارند (و کاملاً از حرارت خورشید در آسایش‌اند)...» (کهف/ ۱۷). بنابراین، با توجه به این آیه غار باید به گونه‌ای باشد که نور خورشید به هنگام طلوع بر سمت راست غار و هنگام غروب بر سمت چپ آن بتابد پس باید ورودی غار در سمت جنوب باشد، درحالی‌که در ورودی غار در شهر افسوس به سمت شمال شرقی است. همچنین مضمون آیه (...فَقَالُوا أَبْنَاؤُا عَلَيْهِمْ بُنْيَانًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ إِنَّهُمْ قَالُوا الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا)؛ «... پس بعضی گفتند: باید گرد آن‌ها حصار و بنایی بسازیم (که در حبس از خلق مستور و ممنوع شوند) خدا به احوال آن‌ها آگاه‌تر است و آنان که بر واقع احوال آن‌ها ظفر و اطلاع یافتند (خداپرستان و نیکان امت با خود) گفتند: البته بر ایشان مسجدی بنا کنیم.» (کهف/ ۲۱) با توجه به این آیه نیز مشخص می‌شود که در آن غار یا پیرامون آن، مسجد یا عبادتگاهی بنا کردند درحالی‌که در غار افسوس اثری از مسجد به چشم نمی‌خورد. بنابراین، چون ورودی غار در شهر افسوس در سمت شمال شرقی بوده و هیچ اثری از مسجد یا عبادتگاه در آن به چشم نمی‌خورد بسیاری از مفسرین از جمله علامه طباطبایی (ره) این غار را، غار اصحاب کهف نمی‌دانند. (طباطبائی، ۱۴۱۷: ۲۹۵/۱۳) از طرفی یکی از کارشناسان سازمان ملل متحد به نام «شارلس هورتون»^۱ در مورد غار افسوس تحقیق کرده و به این نتیجه رسیده که نه تنها دهانه غار در سمت شمال شرقی بوده و آفتاب از دهانه غار وارد می‌شود و تا درون آن امتداد می‌یابد و در این غار چه بر بالا و چه در نزدیکی آن مسجدی دیده نمی‌شود، بلکه در درون آن گشادگی که جوانان بتوانند در آن پنهان شوند و بخوابند وجود ندارد و همچنین درون غار هیچ اثری از قبرهای آن جوانان که در آن‌جا دفن شده‌اند، نیست (مجدوب، ۱۳۸۰: ۱۱۸ - ۱۲۰). اما در مورد این‌که این غار در کجا واقع شده است، اختلاف نظر وجود دارد و علامه طباطبایی (ره) معتقد است این غار در نزدیکی پایتخت اردن؛ یعنی شهر امان (به

عربی: عَمَّان) و در نزدیکی روستای «رجیب» واقع است. بر بالای این غار عبادتگاهی است که بر اساس پاره‌ای از شواهد، مربوط به قرن پنجم میلادی است و پس از فتح مسلمانان به مسجد تبدیل شد و اطراف این غار از دو سمت شرقی و غربی باز است و آفتاب بر آن می‌تابد و ورودی غار در سمت جنوب قرار دارد و در داخل غار هفت یا هشت قبر وجود دارد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۹۶/۱۳ - ۲۹۹).

حوادث داستان

اما در هنگام تحلیل حوادثی که در این دو داستان ذکر شده، اشکالات ذیل قابل ملاحظه است:

اشکال اول: ارفاق و تبعیض حاکم دیکئیوس نسبت به جوانان و اقرار بدون ترس آنان به مسیحیت در نزد وی خلاف واقع است، چرا که طبق شواهد تاریخی پادشاهان به هیچ کس رحم نمی‌کردند. در ضمن هیچ گزارش تاریخی در مورد گفتگوی دیکئیوس و جوانان و آن مهلت ادعا شده وجود ندارد. (مجدوب، ۱۳۸۰: ۹۰ - ۱۱۷)

اشکال دوم: این که دیکئیوس در زمان حکومتش فرمان به پرستش خود داده بود خلاف واقع است، چرا که مذهب دولت روم در آن زمان بت‌پرستی بوده است و تنها فرمانی که از سوی امپراتور روم دیکئیوس به عهده مردم گذاشته شده بود؛ این بود که با انجام دادن اعمالی مایه تقرب به خدایان روم شوند و خشم خدایان را فروشانند. (همان)

اشکال سوم: این که امپراتور روم به شهر افسوس بیاید و با جوانان مجادله کند و به آن‌ها مهلت بدهد که به آیین پدران خود بازگردند، بسیار بعید است چون شهر رم پایتخت دولت روم و مقر حاکمان بوده است و شهر افسوس هیچ‌گاه قرارگاه حاکمان روم نبوده است. (همان)

اشکال چهارم: یکی از اشکالات مهم این داستان‌ها ناسازگاری آن‌ها با نقل‌های مسلم تاریخی است. پناه بردن جوانان به غار در زمان دیکئیوس بود که حکومت او فقط دو سال؛ یعنی از سال ۲۴۹ تا ۲۵۱ میلادی طول کشید. بنابراین، اگر طبق گفته گیون مدت خوابشان در غار ۱۸۷ سال باشد، آن‌ها در سال ۴۳۶ میلادی از خواب برخاسته‌اند. همچنین ژاک (جیمز) در سال ۴۵۲ میلادی متولد شده است، یعنی دو سال پس از مرگ ثیودوسیوس به دنیا آمده و در سال ۵۱۸ م و به قولی ۵۲۰ م از دنیا رفته است و نیز امپراتور ثیودوسیوس دوم در سال ۴۵۰ میلادی از دنیا رفته و حکومت او نزدیک چهل و دو سال ادامه داشته است. بنابراین، طبق روایت گیون شانزده سال پیش از تولد ژاک ساروک از خواب برخاسته‌اند. بنابراین، ژاک هنگام بیدار شدن این جوانان از خواب وجود نداشته و داستان آن‌ها را پس از تولد شنیده است و از طرفی ژاک داستان خفتگان هفتگانه را حدود سال ۴۷۴ میلادی نقل کرده است؛ که در این هنگام بیست‌وهشت

سال داشته و اسقف بوده است. حال سؤالی که مطرح می‌شود این است که چرا چنین حادثه بزرگی که در یکی از شهرهای روم اتفاق افتاده و قهرمانان آن رومی می‌باشند را هیچ‌کس از اهل روم نقل نکرده‌اند و ژاک که زبانش سریانی است، آن را در ضمن یکی از مواضع خود آورده است؟ درحالی‌که شهر افسوس کلیساهای متعدد و جمعیت زیادی داشت و در زمان بیدار شدن جوانان از خواب مرکز پنج کلیسای بزرگ جهان مسیحیت بوده است و در آن بسیاری از دانشمندان و تاریخ‌نگاران و رجال دین زندگی می‌کردند. بنابراین، ژاک در زمان وقوع آن حضور نداشته و این معجزه را شاهد نبوده است، حتی در اسنادی که از ثیودوسیوس به جای مانده نیز نامی از او برده نشده است. (همان)

اشکال پنجم: نوشتن لوح مسین توسط دو جوان و پنهان کردن آن در غار خلاف واقع به نظر می‌رسد، مگر آن‌ها علم غیب داشتند که در غار درسته نمی‌میرند و در آینده برمی‌خیزند و باید نشانه‌ای داشته باشند که بتوانند اثبات کنند که آنان همان جوانانی هستند که دیکوسیوس آنان را زنده‌به‌گور کرده است؟ و اگر چنین لوحی وجود داشته آن لوح الان کجاست؟ چرا کلیسا که آن را پیدا کرد، از این لوح نگهداری نکرده است؟ نمی‌توان باور کرد که کلیسا نسبت به نگهداری چنین صحیفه‌ای مسی با آن همه اهمیت و قداست بی‌اعتنا باشد، درحالی‌که آثاری که بسیار بی‌اهمیت‌تر و از بین رفتنی‌تر هستند را نگهداری کرده است. (همان)

اشکال ششم: شهر افسوس جای مناسبی برای ظهور یکی از معجزات خداوند نبوده است، چراکه مردم آن شهر مسیحیت تحریف شده، تثلیث و سه‌خدایی را پذیرفته بودند که پولس آن را بنیان‌گذاری کرده بود و با هر اندیشمندی که خلاف عقیده آنان بودند می‌شوریدند. (همان)

اشکال هفتم: پادشاه ثیودوسیوس که جوانان در زمان او از خواب برخاسته‌اند پادشاهی صالح و پرهیزکار، بلکه مسلمان توصیف شده است، اما با مراجعه به متون کهن غربی ثابت می‌شود که وی فردی تنبل، تن‌پرور، کوتاه‌همت و مشرک بوده و قدیسین کلیسا را با کمال خشوع می‌پرستیده است و در زمان او کلیسا قطعنامه‌هایی مبنی بر مقام الوهیت مسیح و مادرش صادر می‌کرد. (همان)

اشکال هشتم: در داستان گفته شده دهانه غار با سنگ‌هایی بسته شد به‌گونه‌ای که هوا به آن‌ها نرسد و بمیرند و جوانان زنده‌به‌گور شدند، درحالی‌که در قرآن کریم آمده است که اصحاب کهف نمردند، بلکه همچنان زنده بودند و نفس می‌کشیدند و پهلوی به پهلوی می‌شدند: (وَحَسْبُهُمْ أَيْقَاطُ وَهُمْ نُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ)؛ (کهف/ ۱۸) «و آن‌ها را بیدار پنداری و حال‌آنکه در خوابند و ما (برای رفع خستگی) آنان را به پهلوی راست و چپ می‌گردانیدیم». بنابراین، ژاک و گیبون نتوانسته‌اند به حکمت و

مصلحتی که در درون این معجزه نهفته است، پی ببرند، چرا که میان مرگ و خواب تفاوت بسیاری است و زنده ماندن آن‌ها در غار درحالی که خفته بودند، روح این معجزه است که خداوند آن را با زنده کردن مردگان متفاوت قرار داده است و خداوند عزوجل با توصیفات غار و خوابشان می‌خواهد اختلاف میان معجزه برانگیختن مردگان که مثلاً برای عزیر روی داد و معجزه برانگیختن خفتگان که برای اصحاب کهف اتفاق افتاد، مشخص گردد.

از این رو در این داستان، موضوع فرار تعدادی از جوانان که برای حفظ دین خود به یکی از غارها پناه برده‌اند، حقیقت دارد. اما بقیه آن چه در این داستان آمده؛ مانند نام پادشاهی که این حادثه در زمان او روی داد یا نام پادشاهی که در زمان او از خواب برخاستند، همچنین نام و تعداد این جوانان، محل غار، چگونگی بستن دهانه غار، این که ثیودوسیوس پادشاهی صالح بوده و ... همه دروغ‌هایی است که این مرد بر آن چه در کودکی پیرامون این جوانان شنیده، افزوده است و زمانی که اسقف شده؛ آن را به‌عنوان یکی از مواظ خود قرار داده است. ژاک معتقد به تثلیث بود و با ادعای آن که این جوانان معتقد به مسیحیت بر اساس تثلیث بوده‌اند و چنین معجزه بزرگی برایشان روی داده؛ عقیده تثلیث خود را استحکام و قوت بخشید؛ چراکه طبق داستانی که نقل می‌کند این جوانان به‌خاطر حکمرانی بت‌پرست به غار پناه بردند و بعد از مدت طولانی از خواب برخاستند تا پیروزی عقیده تثلیث را ببینند.

اصحاب کهف از نظر کارل گوستاو یونگ

کارل گوستاو یونگ ۱ فیلسوف و روان‌پزشکی از کشور سوئیس بود که با فعالیتش در روان‌شناسی و ارائه نظریاتی تحت عنوان روان‌شناختی تحلیلی ۲ شناخته شده است. همچنین یونگ از جمله شرق‌شناسانی است که با تفسیر قرآن آشنایی داشت و بخشی از قرآن از جمله سوره کهف را تفسیر کرده است (آذربایجانی و موسوی اصل، ۱۳۸۷: ۶۳-۵۹).

کارل گوستاو یونگ از طریق داستان اصحاب کهف توانمندی خود را در تفسیر روان‌شناختی مورد آزمون قرار داده است (شمیسا و پاینده، ۱۳۸۵: ۲۰۱). بنابراین، در توضیح و تفسیر سوره کهف ۳ معتقد است که در این سوره چند داستان شگفت‌آور

1. Carl Guštav Jung

2. Analytical Psychology

۳. نشان دادن روند تحول با دسته‌ای از نمادها (A Typical Set of Symbols Illustrating The Process of Transformation) نام مقاله‌ای است از کارل یونگ در مورد سوره کهف و داستان‌های مربوط به حضرت خضر و موسی و ذوالقرنین. این مقاله که بر اساس روایات قرآنی و منابع دیگر اما از زاویه دیدی جدید به واکاوی شخصیت‌های پنهان و کمتر شناخته شده عرفان می‌پردازد. (خدایی، ۱۳۸۹)

پشت سرهم آمده است، به‌عنوان نمونه در ابتدای این سوره داستان اصحاب کهف را ذکر کرده که به غاری پناه می‌برند و سپس داستان حضرت موسی و خضر و به همین منوال چند داستان دیگر را ذکر می‌کند که ظاهر این داستان‌ها به‌گونه‌ای است که گویا هیچ‌کدام ارتباطی با یکدیگر ندارند؛ اما در همه این داستان‌ها مسئله دوباره زادگی و به‌عبارت‌دیگر تولد دوباره مطرح شده است. (Jung, 1953-1991: 3643-3655)

دوباره زادگی به این معناست که انسان بر اثر تغییر و تحول روحی و تجربه‌های معنوی که برایش در زندگی پیش می‌آید، از خود می‌میرد و دوباره از خود زاییده می‌شود و به جایگاه معنوی دست می‌یابد. دوباره زادگی در ادبیات عرفانی ایران، گاهی یک‌دفعه اتفاق می‌افتد و به‌خاطر یک اتفاق ناچیز ایجاد می‌شود و فرد دچار تغییر و تحول می‌گردد و گاهی اوقات نیز فرد به‌صورت تدریجی به مقامات معنوی دست می‌یابد.

این خاورشناس با مقایسه کردن داستان اصحاب کهف و داستان خضر نبی (علیه‌السلام)، موضوع تجدید حیات و عمر دوباره را مطرح می‌کند و می‌گوید: اصحاب کهف جوانانی بودند که به‌خاطر ایمانشان و درامان ماندن از دست پادشاه ستمگر به غاری در کوه پناه می‌برند و این غار نماد و علامت ناخودآگاهی جمعی است که افراد در هنگام مشکلات و سختی‌ها به‌خصوص زمانی که راه‌حل‌های منطقی دیگران جواب‌گویی مشکلاتشان نیست به آن پناه می‌برند تا از الهام‌ها و اشراق‌های آن‌جا بهره‌برند. پس اصحاب کهف در کوره ناخودآگاهی خود فرو می‌روند و این روند در حدود ۳۰۹ سال طول می‌کشد و چون در این مدت این افراد با ناخودآگاه خویشتن یکی شدند دیگر زمان و مکان برایشان مطرح نبود. بنابراین، هنگام بیدارشدن و تولد دوباره نمی‌دانند که چه مدت خوابیده‌اند؛ اما اصحاب کهف پس از بیداری و تولدی دوباره شعور و آگاهی‌شان به‌مراتب افزایش می‌یابد، چون در سیر این دوباره زادگی با اسرار ابدی که در ناخودآگاه جمعی‌شان وجود داشته، مواجه شده‌اند که بسیار فراتر از زمان و مکان بوده است. (Jung, 1953-1991: 3643-3655)

بنابراین، می‌توان گفت طبق توضیح یونگ این داستان پیام‌آور این است که هرکسی وارد غار درون خودش یا وارد تاریکی پشت خودآگاهی‌اش شود، وارد فرایند ناخودآگاه تغییر و تحول می‌گردد و بانفوذ کردن درون ناخودآگاه خود، موفق به ارتباط با محتویات ضمیر ناخودآگاهش می‌شود و این ارتباط، منجر به یک تغییر عمده در شخصیت فرد می‌شود و این تغییر و تحول گاهی مثبت و گاهی منفی است و از این تغییر به چرخه طبیعی زندگی یا منبع جاودانگی تعبیر می‌شود. از سوی دیگر به محض شدن داستان اصحاب کهف، آیاتی درباره مسائل اخلاقی می‌آید که به نظر بی‌ارتباط با این داستان هستند؛ اما این بی‌ارتباطی، ظاهری و فریب‌دهنده است و به این نکته اشاره دارد که

انسان‌های مؤمن باید از ماده عبور نمایند و معنا و واقعیت‌های روحانی در عالم را پشت ماده ملاحظه کنند و به عبارت دیگر، انسان‌های مؤمن باید از حیطه آگاهی محدود مادی به عالم ناخودآگاه قدسی عبور کنند. بنابراین، این دستورات اخلاقی همان مسائلی هستند که انسان‌هایی که قادر به تولد دوباره نیستند به آن نیازمندند و باید قانع به دستورات اخلاقی و وفادار به قانون باشند، چراکه برخی اوقات، رفتاری که به وسیله قانون وضع می‌شود، یک جایگزین برای تحول معنوی می‌گردد (غباری بناب، ۱۳۸۷: ۶-۱۴).

یونگ معتقد است که از ابتدا باید توجه داشته باشید که این داستان یک اسطوره و افسانه رازآلود است و مصداقی برای تحقق الگوی تولدی دوباره می‌باشد؛ چراکه با نشان دادن فرایندهای موازی ناخودآگاه شخص و ترکیب شدن دوباره آن‌ها با خودآگاه موجب دوباره خالص شدن به حالت آغازین می‌شود که به منزله‌ی تولدی دوباره است. (Jung, ۱۹۵۳-۱۹۹۱: ۳۶۴۳-۳۶۵۵)

بنابراین، درنهایت یونگ این داستان را اسطوره و افسانه دانسته که خداوند متعال با مطرح کردن آن، خواسته است که مسئله دوباره زادگی را تبیین نماید.

اصحاب کهف از نظر تئودور نولدکه

تئودور نلدکه یا تئودور نولدکه^۱ یکی از برجسته‌ترین خاورشناسان آلمانی است که قرآن کریم را به زبان آلمانی ترجمه کرده است.

نولدکه معتقد است که اصلاحگران اجتماعی قادر نیستند از تمامی اعتقاداتی که در آن تربیت یافته‌اند، خلاص شوند و برخی اعتقادات نزدشان باقی می‌ماند و مؤسس اسلام (حضرت رسول‌الله ص) نیز از این قاعده مستثنا نیست و برخی اسطوره‌های قدیمی و نظرات دینی زمان جاهلیت نزدش باقی مانده و به آن‌ها معتقد بوده است و لذا پس از اشاره به داستان ذوالقرنین و اصحاب کهف، این داستان‌ها را اساطیری می‌داند که ریشه در ادبیات جهان دارد که در آن عصر معروف بوده است (نولدکه، ۲۰۰۴: ۱۲۸ - ۱۲۷ و ۱۸). بنابراین، نولدکه نیز از جمله مستشرقانی است که معتقد است داستان‌های قرآن اسطوره‌های قدیمی هستند که در زمان جاهلیت معروف بوده‌اند.

نقد نظریات نولدکه و کارل گوستاو یونگ

نولدکه و کارل گوستاو یونگ هیچ دلیلی بر اسطوره بودن داستان‌های قرآن کریم ارائه ندادند و ادعای بی‌دلیلی کرده‌اند و از سوی دیگر دلایل و شواهد بسیاری وجود دارد که اثبات می‌کند داستان‌های قرآن، حوادثی کاملاً واقعی هستند.

از جمله دلایلی که دیدگاه اسطوره بودن قصص قرآن را رد می‌کند و داستان‌های قرآن

کریم را برگرفته از واقعیت می‌داند، عبارت‌اند از:

۱. اساطیر در لغت به سخنان بیپوده و باطلی گفته می‌شود که دور از حقیقت و کاملاً ساختگی و غیرواقعی‌اند. (ابن منظور، ۱۳۷۴: ۲۵۷/۶؛ جوهری، ۱۴۰۴: ۵۵۹/۱) پس این گفته خاور پژوهان مبنی بر اسطوره بودن داستان‌های قرآن از جمله داستان اصحاب کهف به این معناست که این داستان هیچ پایه و اساسی در واقع ندارند، درحالی که پیشرفت علم و دستاوردهای بشری خلاف آن را ثابت کرده است.

۲. خداوند متعال در قرآن کریم، هدف از بعثت پیامبر و نزول قرآن را هدایت و دعوت مردم به سوی حق دانسته است: (ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ) (بقره / ۲) یا آیه (وَمَحَقَّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ) (یونس / ۸۲): «و خدا به (آیات و) کلمات خود حق را تا ابد پایدار گرداند هر چند بدکاران عالم راضی نباشند.» اما هدایت و دعوت به حق از طریق قصه‌های دروغ و خلاف واقع امکان ندارد؛ چراکه برای رسیدن به اهداف بلند، نمی‌توان از ابزارهای باطل و خیالی بهره برد. بنابراین، اسطوره بودن ناسازگار باهدف و فلسفه نزول قرآن مجید و بعثت حضرت رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) است. علامه طباطبایی (ره) نیز معتقد است که قرآن مجموعه داستان‌های تخیلی نیست، بلکه کتابی است که باطل به هیچ عنوان در آن راه ندارد، چراکه قرآن کریم کلام خداوند عزوجل است و جز حق نمی‌گوید و ماورای حق چیزی جز باطل نیست. برای رسیدن به حق، از باطل نمی‌توان کمک گرفت و لذا قرآن کریم فاقد داستان‌های اسطوره‌ای است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۶۶/۷)

۳. خداوند متعال در قرآن کریم تمام آیاتش را به اوصافی عام مانند صدق و حق توصیف کرده است: (وَمَثَّ كَلِمَتٌ رَّبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ) (انعام / ۱۱۵): «و کلام پروردگار تو (قرآن) با صدق وعده، به حدّ تمام رسید؛ هیچ کس نمی‌تواند کلمات او را دگرگون سازد؛ و او شنونده دانا است.» در آیات قبل، اشاره به نزول قرآن از سوی خداوند متعال شده است، از این رو، منظور از «کلمه»، در این آیه شریفه به قرینه ماقبلش، قرآن کریم می‌باشد و بر این مطلب دلالت دارد که به‌هیچ‌وجه در قرآن مجید جای تردید و شک وجود ندارد؛ چراکه از هر نظر کامل و بی‌عیب است و همه اخبار آن صدق و همه احکام و قوانین آن عدل است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۴۱۱/۵) و در آیاتی دیگر قرآن مجید را حق معرفی کرده است: (تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ)؛ (رعد/۱) «آن [ها] آیات کتاب (الهی) است؛ و آن‌چه از سوی پروردگارت به تو فرو فرستاده شده، حق است و لیکن بیش‌تر مردم ایمان نمی‌آورند.»

برخی آیات دیگر در قرآن کریم خداوند عزوجل را راست‌گو دانسته است: (قُلْ صَدَقَ

اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ (آل عمران / ۹۵) «بگو: خدا راست گفته (و این‌ها در آیین پاک ابراهیم نبوده) است، بنابراین از آیین ابراهیم پیروی کنید که به حق گرایش داشت و از مشرکان نبود» و در برخی آیات با استفهامی که متضمن معنای انکار است، وجود موجودی صادق‌تر از خدا را به شدت رد می‌کند: (وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا)؛ (آل عمران / ۱۲۲) «و کیست که در گفتارهایش، از خدا صادق‌تر باشد».

واژه صدق و حق در مورد آیات شریفه قرآن کریم و خداوند متعال دلالت دارد بر اینکه قرآن کریم و داستان‌هایش واقع‌نما هستند نه اسطوره و افسانه؛ چراکه صدق و حق به معنای تطابق داشتن سخن با مُخْبِرِعه و به عبارت دیگر مطابقت و موافقت است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۲۴۶ و ۴۷۸) صدق و کذب در جایی معنا دارد که سخن از واقع‌نمایی باشد و در قضایای اسطوره‌ای و احساسی، صدق و کذب جایی ندارد.

۴. خداوند متعال نه تنها تمام آیات خود را به حق توصیف کرده، بلکه در بسیاری از آیات، داستان‌های قرآنی را حق دانسته است و حتی در سوره کهف پس از بیان اجمالی داستان اصحاب کهف این چنین فرموده است: (لَحْنُ نَقْصٍ عَلَيْكَ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ)؛ (کهف/۱۳) «ما خبر بزرگ آنان را به حق برای تو حکایت می‌کنیم.» حق نیز گفتاری است که از هرگونه خرافه، سخن نادرست و مطلب بی‌پایه و اساس دور باشد و مطابق با واقع باشد. بنابراین، در این کتاب الهی چیزی خلاف واقع وجود ندارد و تمام معارف و داستان‌هایش مطابق واقعیت است (نقیب‌زاده، ۱۳۹۰: ۶۵ - ۹۲).

۵. در آیاتی از قرآن کریم اهداف داستان‌های قرآن را، عبرت‌آموزی برای خردمندان معرفی می‌کند: (لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ)؛ (یوسف / ۱۱۱) «به راستی که در سرگذشت آنان برای خردمندان عبرتی است؛ سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد، بلکه تصدیق آن چیزی است که پیش از آن بوده و روشن‌گر هر چیز است و برای مردمی که ایمان می‌آورند رهنمود و رحمت است.» مایه عبرت دانستن قصص قرآن کریم بیانگر واقع‌نما بودن قرآن در بیان اخباری حقیقی و تحقق یافته در گذشته است، زیرا عبرت‌آموزی از امور واقعی معنا دارد و به عبارت دیگر انسان با خواندن حوادث و داستان‌هایی که از واقعیت سرچشمه بگیرند، تحت تأثیر قرار می‌گیرد و ثمره‌های تلخ و شیرین آن را که عینیت خارجی داشته باشند، به جان می‌پذیرد و از آن‌ها عبرت می‌گیرد (سبحانی، ۱۳۸۳: ۱۱/۱۱ و ۱۲).

۶. خداوند متعال برای نفی پندار اسطوره دانستن قرآن کریم، به شدت با کافران و افرادی که محتوای قرآن را اسطوره دانسته‌اند، برخورد کرده است: (...وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكُ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا وَقَالُوا أُسْطَرُجَاتُ

الْأُولَئِينَ أَكْتَبْنَا فِيهِمُ الْمَالِ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا؛ (فرقان / ۴ تا ۶) «... و کسانی که کفر ورزیدند گفتند: «این [کتاب] نیست جز دروغی بزرگ که آن را بافته است و گروهی دیگر او را بر این [کار] یاری داده‌اند.» و به یقین، (با این سخن) ستم و باطلی را آوردند و گفتند: «(این‌ها) افسانه‌های پیشینیان است، درحالی که آن‌ها را نوشته است و آن (افسانه‌ها)، صبحگاهان و عصرگاهان [و شب‌هنگام] بر او دیکته می‌شود بگو: کسی آن (قرآن) را فرو فرستاده که راز [ها] را در آسمان‌ها و زمین می‌داند؛ [چرا] که او بسیار آمرزنده [و] مهربور است». خداوند در این چند آیه با صراحت ادعای اسطوره دانستن قرآن را رد می‌کند و اسطوره دانستن قرآن را سخنی دروغ و از روی ظلم می‌داند (نقیب‌زاده، ۱۳۸۵: ۶۶-۷۵).

همچنین در سوره انعام نیز خداوند عزوجل مشرکان را مبتلا به نفهمی و ناشنوایی نسبت به حقایق معرفی می‌کند که از روی دشمنی و لجاجت به بهانه افسانه بودن قرآن مجید، محتوای این کتاب الهی را نمی‌پذیرند و همین کارشان موجب هلاکتشان می‌گردد:

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ... وَمِنْهُمْ مَن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلِمًا لَا يُؤْمِنُ بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ يَسْتَكْبِرُونَ كَقَوْمِ نَادٍ إِذْ لَبَّيْهُمُ نَادٍ قَالُوا يَا نَادٍ كُنَّا بِنَادٍ وَإِنَّا لَنَنظُرُكَ وَإِنَّا لَنَمْنُوكَ وَإِنَّا لَنَسْتَعْرِضُونَ، (انعام / ۲۱-۲۶)؛ «چه کسی ستمکارتر، از آن کس که بر خدا دروغ بسته یا آیات او را تکذیب کرده است؟ مسلماً ستمکاران رستگار نخواهند شد... بعضی از آن‌ها به (سخنان) تو گوش فرا می‌دهند، ولی ما بر دل‌هایشان پرده‌ها افکنده‌ایم تا آن را نفهمند و در گوش‌های آن‌ها سنگینی قرار دادیم و آن‌ها (به قدری) لجوج هستند که) اگر تمام نشانه‌های حق را ببینند، ایمان نمی‌آورند؛ تا آنجا که وقتی به سراغ تو می‌آیند که با تو پرخاشگری کنند. کافران می‌گویند: این‌ها فقط افسانه‌های پیشینیان است. آن‌ها دیگران را از آن بازمی‌دارند و خود (نیز) از آن دوری می‌کنند و حال آنکه نمی‌دانند تنها خود را به هلاکت می‌رسانند». (همان)

بنابراین، خداوند متعال نسبت به اتهام اسطوره دانستن محتوای قرآن با صراحت و به روشنی موضع‌گیری کرده و این اتهام را از کلامش نفی می‌کند. (همان)

۷. مهم‌ترین ویژگی که در دعوت همه انبیا الهی از جمله حضرت رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) وجود داشت، این بود که از روش‌ها و راه‌های نادرست و نامطلوب در رساندن پیام الهی به مردم استفاده نمی‌کردند. از این رو برای تبلیغ و رساندن پیام الهی به مردم، نیازی به ساختن داستان‌های غیرواقعی نداشتند تا بپذیریم داستان‌های قرآن کریم اسطوره و افسانه هستند. (همان)

اصحاب کهف از نظر کارل بروکلمان (بروکلمن)

کارل بروکلمان، ۱ شرق‌شناسی آلمانی است که معتقد است پیامبر گرامی اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به‌خاطر علاقه شدید به مسائل مذهبی، از جهل و بت‌پرستی متنفر بود و در مسافرت‌های خود با یهودیان و مسیحیان آشنا شده و شاید در مکه با مسیحیانی که از تورات و انجیل اطلاعات زیادی نداشتند، ارتباط داشته است و از طریق این مرآده و سفرها آشنایی با کتاب‌های مقدس پیدا کرده که مشتمل بر خطاهایی نیز بوده است. از طرفی حضرت رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) آموزگاران مسیحی نیز داشته که داستان اصحاب کهف و ذوالقرنین را از آن‌ها گرفته است. البته ایشان می‌نویسد پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بسیاری از حکایات و مثل‌هایش را از مندرجات تلمود اقتباس کرده است و حکایت اصحاب کهف و ذوالقرنین از جمله آن مطالب است که عموماً منبع ادبیات قرون‌وسطی بوده‌اند (بروکلمن، ۱۳۴۶: ۲۲ و ۲۶).

نقد نظریه کارل بروکلمان

کارل بروکلمان، معتقد است که پیامبر مدتی را نزد آموزگاران مسیحی درس خوانده است و داستان اصحاب کهف و مطالب دیگری را از این طریق یاد گرفته است، درحالی‌که هیچ گزارش تاریخی وجود ندارد که نشان دهد حضرت رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) مدتی نزد علمای یهود و مسیحی درس خوانده باشد، از سوی دیگر اگر پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) مدتی نزد یهود یا مسیحیت درس می‌خواند چرا هیچ‌کدام از آموزگاران یهودی و مسیحی او، در زمان پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) این ادعا را نکردند که حضرت رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) از شاگردان آن‌ها بوده است؟! چرا دشمنان آن حضرت حتی عمویش ابولهب نتوانست آموزگاران حضرت محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را به افرادی که مسلمان شده بودند، معرفی کند و موجب شود که نومسلمانان از اطراف ایشان پراکنده شوند؟ بی‌تردید اطلاعات ابولهب از آقای کارل بروکلمان درباره‌ی پیشینه‌ی پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) کمتر نبوده است. بنابراین، این مطالب همه بیانگر این است که حضرت رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) آموزگار مسیحی یا یهودی نداشته است (ناطق، ۱۳۷۴: ۱۵۴/۲).

از سوی دیگر بروکلمان معتقد است که پیامبر داستان اصحاب کهف و بسیاری از مطالب دیگری که در قرآن کریم وجود دارد را از مندرجات تلمود اقتباس کرده است، درحالی‌که این نظریه زمانی صحیح است که پیامبر قدرت خواندن و نوشتن داشته باشد، اما دلایل و شواهد قرآنی و تاریخی فراوانی وجود دارد که حضرت رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فردی امّی بوده و هیچ‌گونه آشنایی با خواندن و نوشتن نداشته است

و حتی قومی که پیامبر در میان آن‌ها زندگی می‌کرد، قومی بی‌سواد و جاهل بوده‌اند (مطهری، ۱۳۷۶: ۲۰۵/۳). و پیامبر گرامی اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نیز در میان این قوم مانند یک فرد عادی رشد کرد و هیچ‌کس ندیده بود که آن حضرت درس خوانده باشد و یا چیزی نوشته باشد (طباطبائی، ۱۴۱۷: ۶۳/۱؛ ابن‌نبی، ۱۹۵۸: ۲۵۵). امی بودن پیامبر به قدری روشن است که بسیاری از شرق‌شناسان مانند کاسترو معتقدند که حضرت رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) توانایی خواندن و نوشتن نداشته است، زیرا در شرق محال است کسی علمی را بدون این‌که مردم از آن آگاهی یابند، فراگیرد، زیرا زندگی شرقی‌ها کاملاً آشکار و روشن است (الظالمی، ۱۹۶۵: ۵۷).

بنابراین، نظریه اقتباس از تلمود و کتاب‌های مقدس نیز باطل است، زیرا ممکن نیست شخص درس ناخوانده و ناآشنا با خواندن و نوشتن بتواند این‌همه مطالب تاریخی را از کتاب‌های یهودیت و مسیحیت اقتباس کرده باشد.

نتیجه

نتیجه آنکه، تحلیل ارائه شده توسط خاورشناسان در داستان اصحاب کهف با اشکالات متعددی مواجه است از جمله:

۱. در نقل ژاک ساروک و ادوارد گیبون، آنچه بر اساس حقیقت و واقعیت است، موضوع فرار تعدادی از جوانان است که برای حفظ دین خود به غاری پناه می‌برند. اما عناصر متعدد دیگری که برای این داستان بیان شده‌اند، قصه پردازی‌های غیر واقعی است که به‌خاطر رسیدن به مطامع شخصی، به این داستان افزوده شده است.

۲. یونگ و نولدکه بدون ارائه هیچ دلیلی این داستان را اسطوره، افسانه و دور از حقیقت و کاملاً ساختگی دانسته‌اند درحالی‌که دلایل و شواهد عقلی و علمی بسیاری مبنی بر اینکه داستان اصحاب کهف کاملاً واقعی است، وجود دارد؛ چنان‌که قرآن کریم با صراحت ادعای اسطوره دانستن قرآن را مردود دانسته و به دلایل متعدد اثبات شده است که قرآن در بیان اخباری حقیقی و تحقق‌یافته پیشینیان، مطابق با واقع گزارش می‌دهد. همچنین مسیحیان در عصر رسالت پیامبر (ﷺ) وقوع این داستان را تأیید کرده و آن را مطابق واقع دانسته‌اند، هرچند به انگیزه‌های غیر الهی این داستان را تحریف ساخته‌اند.

۳. به نظر بروکلیمان داستان اصحاب کهف برگرفته از تلمود بوده و توسط آموزگاران مسیحی به پیامبر تعلیم داده شده است؛ اما این نظریه نیز با گزارش‌های تاریخی و امی بودن حضرت رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در تناقض است.

منابع

قرآن کریم

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۳۷۴ ق): «لسان العرب»، ۱۵ جلد، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر.
۲. ابن نبی، مالک (۱۹۵۸ م): «الظاهره القرآنیة: نظریة جدیدة فی دراسات القرآن»، تعریب: عبدالصبور شاهین، قاهره: دارالعروبه.
۳. آذربایجانی، مسعود و موسوی اصل، سید مهدی (۱۳۸۷): «درآمدی بر روان شناسی دین»، قم و تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت، چاپ دوم.
۴. اسلامی، سید حسن (۱۳۸۳): «اخلاق نقد». قم: دفتر نشر معارف.
۵. بروکلان، کارل (۱۳۴۶): «تاریخ ملل و دول اسلامی»، ترجمه هادی جزایری، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
۶. بهشتی پور، حسن (۱۳۹۴): «آموزش گام به گام روش های تحلیل سیاسی»، تهران: صداوسیما جمهوری اسلامی (سروش)، بی جا.
۷. جوان فکر، اسماعیل و امیری، جهان دار (۱۳۹۲): «جزوه تخصصی مشاغل خبری (تعاریف کلی)»، تهران: معاونت سیاسی صداوسیما جمهوری اسلامی، بی جا.
۸. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۴ ق): «الصحاح اللغه»، ۶ جلد، بیروت: دارالعلم للملایین، چاپ سوم.
۹. خدایی، علی (۰۷/۱۱/۱۳۹۸): «یونگ و سوره کهف»، روان تحلیل: <https://ravantahlil.com/JKQ>
۱۰. دهخدا، علی اکبر؛ معین، محمد؛ احمدی گیوی، حسن؛ شهیدی، سید جعفر (۱۳۹۰): «لغت نامه دهخدا»، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم.
۱۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۳ ق): «المفردات فی غریب القرآن»، بیروت: دار الشامیة.
۱۲. رضوان، عمر بن ابراهیم (۱۹۹۲ م): «آراء المستشرقین حول القرآن الکریم»، ریاض: دارالطیبه.
۱۳. زرشناس، زهره (۱۳۸۰)، «قصه اصحاب کهف به روایت سفیدی»، نامه فرهنگستان، شماره ۱۸ صص ۴۰-۲۱.
۱۴. زمانی، محمدحسن (۱۳۸۵): «شرق شناسی و اسلام شناسی غربیان»، قم: بوستان کتاب.
۱۵. سبحانی، جعفر (۱۳۸۳): «منشور جاوید»، قم: مؤسسه امام صادق (ع).
۱۶. ستاری، جلال (۱۳۷۶): «پژوهشی در قصه اصحاب کهف»، تهران: نشر مرکز.
۱۷. شریفی، احمد حسین (۱۳۹۱): «آیین زندگی اخلاق کاربردی»، قم: دفتر نشر معارف.
۱۸. شمیسا، سیروس و پاینده، حسین (۱۳۸۵): «تحلیل مفهوم سایه و کهن الگو در اندیشه یونگ»، روزنامه سرمایه، شماره ۲۰۱.
۱۹. صادقی، تقی (۱۳۷۹): «رویکرد خاورشناسان به قرآن»، تهران: فرهنگ گستر.
۲۰. طباطبائی، سید محمدحسین (۱۴۱۷ ق): «المیزان فی تفسیر القرآن»، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم.
۲۱. طیبیان، محمد تیسیر (۱۴۰۵ ق): «اهل کهف»، بیروت: بی نا، چاپ اول.
۲۲. طریحی، فخرالدین (۱۳۷۵): «مجمع البحرین». تهران: کتاب فروشی مرتضوی، چاپ سوم.
۲۳. الظالمی، حسین الشیخ خضر (۱۳۸۴ ق، ۱۹۶۵ م): «قالوا فی الاسلام»، نجف: مطبعة الآداب، بی جا.
۲۴. غباری یناب، باقر، (۱۳۸۷): «تولد دوباره (برداشتی روان شناختی از سوره کهف در قرآن و کاربرد آن در مشاوره)»، فصلنامه سلامت روان، سال اول، شماره اول، صص ۶-۱۴.
۲۵. فرامرزی قراملکی، احمد (۱۳۸۸): «نقد در ترازوی اخلاق». عیار نقد. به کوشش علی اوجبی. تهران: مؤسسه خانه کتاب.
۲۶. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰): «العین»، قم: هجرت، چاپ دوم.
۲۷. فیومی، احمد بن محمد (۱۴۱۴ ق): «المصباح المنیر»، قم: مؤسسه دارالهجره.

۲۸. مجذوب، احمدعلی (۱۳۸۰): «اصحاب کهف در تورات و انجیل و قرآن»، ترجمه محمدصادق عارف، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.

۲۹. محمد نقیب‌زاده (۱۳۹۰): «واقع‌نمایی قرآن و تأثیر آن در تفسیر از دیدگاه علامه طباطبائی (با تأکید بر ابعاد بلاغی)»، سامانه نشریات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، سال چهارم، شماره دوم، پیاپی ۸، صفحه ۶۵ - ۹۲.

۳۰. مطهری، مرتضی (۱۳۷۶): «مجموعه آثار مرتضی مطهری»، ۲۸ جلد، قم: صدرا، چاپ هفتم.

۳۱. معین، محمد (۱۳۸۶): «فرهنگ معین»، دوره دوجلدی، تهران: آدنا (کتاب راه نو)، چاپ چهارم.

۳۲. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴): «تفسیر نمونه»، تهران: دار الکتب الإسلامية، چاپ اول.

۳۳. میرحسینی، احسان، (۱۳۹۵): «انواع تجزیه‌وتحلیل و نقد»، وب سایت برقع <https://borque.ir>

۳۴. ناطقی، غلامحسین (۱۳۷۴): «خطای روشی شرق‌شناسان در خصوص قرآن از دیدگاه امام خمینی»، مجموعه مقالات کنگره‌ی آثار و اندیشه‌ی تربیتی حضرت امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، صص ۱۱۸-۱۸۸

۳۵. نقیب‌زاده، محمد (۱۳۸۵): «قصص قرآن در آینه واقع‌نمایی»، تهران: معرفت، صص ۶۶-۷۵

۳۶. نولدکه، تئودور (۲۰۰۴ م): «تاریخ القرآن»، گردآورنده: شفالی، فریدریش، محقق: تأمر، جورج و دیگران، بیروت: مؤسسه کونراد-ادناور، بی‌چا.

37. Gibbon, Edward (1776-1789): "The History of the Decline and Fall of the Roman Empire", 6 volumes, Strahan & Cadell, London,

38. Jung, Carl Gustav (1953-1991): "A Typical Set of Symbols Illustrating The Process of Transformation", PRINCETON UNIVERSITY PRESS, THE BOLLINGEN FOUNDATION AND THE HEIRS OF C.G. JUNG, page number: pp 3643-3655

39. Sims-Williams, Nicholas (1985): "The Christian Sogdian Manuscript", C2, BTT 12, Berlin. Idem 1988: "Syro-Sogdica III: Syriac Elements in Sogdian", Acta Iranica, 28 (green leaf), pp 145-156.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

References

Holy Quran

1. Ibn Manzoor, Muhammad bin Makram (1374 AH): "The Language of the Arabs", 15 volumes, Dar al-Fikr for printing and publishing, Beirut, first edition.
2. Ibn Nabi, Malik (1958 AD): "Al-Zahira al-Qur'aniyah: a new theory in the study of the Qur'an", translated by: Abd al-Sabourshahin, Cairo, Dar al-Arooba, first edition.
3. Azarbaijani, Masoud and Mousavi Asal, Seyyed Mehdi (2018): "Introduction to the Psychology of Religion", Qom and Tehran, Hozva and University Research Institute and Semat, second edition.
4. Eslami, Seyyed Hassan (2004): "Ethics of criticism". Qom: Education Publishing House, first edition.
5. Brockleman, Carl (1346): "History of Islamic Nations and States", translated by Hadi Jazayeri, Tehran, Scientific and Cultural Publishing Company, second edition.
6. Beheshtipour, Hassan (2014): "Step-by-step teaching of political analysis methods", Tehran: Radio and Television of the Islamic Republic (Soroush), Bi Cha.
7. Javan Fekar, Esmail and Amiri, Jahandar (2012): "Specialized Booklet of News Jobs (General Definitions)", Tehran: Political Deputy of Islamic Republic of Broadcasting, Bi Cha.
8. Johari, Ismail bin Hammad (1404 AH): "Al-Sahhah al-Laghh", 6 volumes, Dar al-Alam Lal-Mulayin, Beirut-Lebanon, third edition.
9. Khodayi, Ali (11/07/2018): "Jung and Surah Kahf", psychoanalysis: <https://ravantahlil.com/JKQ>
10. Dekhoda, Ali Akbar; Moin, Mohammad; Ahmadi Givi, Hassan; Shahidi, Seyyed Jafar (2010): "Dictionary of Dekhoda", 2 volumes, Tehran: Tehran University Press, second edition.
11. Ragheb Esfahani, Hossein bin Muhammad (1412 AH): "Almfardat fi Gharib al-Qur'an", Dar al-Shamiya, Beirut - Lebanon, first edition.
12. Rizwan, Omar Ibn Ibrahim (1992 AD): "Orientalists' Opinions on the Noble Qur'an", Riyadh, Dar al-Taiba, first edition.
13. Zarshenas, Zahra (2008), "The Tale of the Companions of the Cave according to the Sogdian Narrative", Farhangistan Journal, No. 18, pp. 21-40.
14. Zamani, Mohammad Hassan (1385): "Oriental Studies and Islamic Studies of Westerners", Qom, Bo'stan Kitab, first edition.
15. Sobhani, Jafar (1383): "Manshor Javid", 14 volumes: Qom, Imam Sadiq Institute (peace be upon him), first edition.
16. Sattari, Jalal (1376): "Research on the Tale of Companions of the Cave", Tehran, Publishing Center, first edition.
17. Sharifi, Ahmad Hossein (2011): "Life ritual of practical ethics". Qom: Maarif Publishing House, Bi Cha.
18. Shamisa, Siros and Payandeh, Hossein (2016): "Analysis of the Concept of Shadow and Archetype in Jung's Thought", Capital Newspaper, No. 201.
19. 20. Sadeghi, Taqi (1379): "Orientalists' approach to the Qur'an", Tehran, Farhang Gashtar, first edition.
20. Tabatabaei, Seyyed Mohammad Hossein (1417 AH): "Al-Mizan fi Tafsir al-Qur'an", Qom, Islamic Publications Office of the Qom Seminary Society of Teachers, fifth edition.
21. Tabiyan, Muhammad Tisir (1405 AH): "Ahl al-Kahf", Beirut, Bina, first edition.
22. Tareehi, Fakh al-Din (1375): "Bahrain Assembly". Tehran: Mortazavi bookstore, third edition.

23. Al-Zalami, Hossein al-Sheikh Khizr (1384 AH, 1965 AD): "Qalwa fi al-Islam", Muttabah al-Adab, Najaf, Bicha.
24. Ghobari Bonab, Baqer, (2007): "Rebirth (a psychological interpretation of Surah Kahf in the Qur'an and its use in counseling)", Mental Health Quarterly, first year, first issue, pp. 14-6
25. Faramarz Qaramalki, Ahmad (2008): "Criticism in the scales of morality". cash rate By the efforts of Ali Ojabi. Tehran: Book House Foundation, first edition.
26. Farahidi, Khalil bin Ahmad (1410 A.H.): "Al-Ain", Qom: Hijrat, second edition.
27. Fayoumi, Ahmad bin Muhammad (1414 AH): "Al-Masbah Al-Munir", Qom, Dar al-Hijrah Institute, Bicha.
28. Majzoub, Ahmad Ali (2010): "Companions of the Cave in the Torah, the Bible and the Qur'an", translated by Mohammad Sadiq Aref, Mashhad, Islamic Research Foundation, first edition.
29. Mohammad Naqibzadeh (2010): "Realization of the Qur'an and its influence on interpretation from the point of view of Allameh Tabatabai (with an emphasis on rhetorical aspects)", the system of publications of the Imam Khomeini Educational and Research Institute, 4th year, 2nd issue, 8 pages, page 65 92.
30. Motahari, Morteza (1376): "Collection of works of Morteza Motahari", 28 volumes, Qom, Sadra, 7th edition.
31. Moin, Mohammad (1386): "Moin Culture", two-volume series, Tehran: Adna (New Way Book), 4th edition.
32. Makarem Shirazi, Nasser (1374): "Example Commentary", Tehran, Dar al-Katb al-Islamiyya, first edition.
33. Mirhosseini, Ehsan, (2015): "Types of Analysis and Criticism", Borqe website <https://borqe.ir>
34. Natghi, Gholam Hossein (1374): "Procedural error of Orientalists regarding the Qur'an from Imam Khomeini's point of view", Collection of Articles of the Congress of Imam Khomeini's Educational Thought and Works, Institute for Editing and Publishing Imam Khomeini's Works, 2 volumes, first edition, pp. 118- 188
35. Naqibzadeh, Mohammad (1385): "Quran's stories in the mirror of reality", Tehran, Marafat, pp. 66-75
36. 37. Noldeke, Theodor (2004 AD): "History of the Qur'an", Compiler: Shefali, Friedrich, Scholar: Tamer, George and others, Beirut, Konrad-Ednauer Institute, B. Cha.
37. Gibbon, Edward (1776-1789): "The History of the Decline and Fall of the Roman Empire", 6 volumes, Strahan & Cadell, London,
38. Jung, Carl Gustav (1953-1991): "A Typical Set of Symbols Illustrating The Process of Transformation", PRINCETON UNIVERSITY PRESS, THE BOLLINGEN FOUNDATION AND THE HEIRS OF C.G. JUNG, page number: pp 3643-3655
39. Sims-Williams, Nicholas (1985): "The Christian Sogdian Manuscript", C2, BTT 12, Berlin. Idem 1988: "Syro-Sogdica III: Syriac Elements in Sogdian", Acta Iranica, 28 (green leaf), pp 145-156.